



فصل نامه ی ادبی

در سایه سار خورشید سوم

شماره اول

پاییزه ۱۳۹۵

## به نام خالق زیبایی‌ها

کتابخانه باغچه ای است که چشم و گوش و اندیشه و دست دانش آموز در آن گل می کند و کتابدار از رشد و شکوفایی آنان به خود می بالد . این مجموعه اولین گلخانه ایست که از شمیم عطر چند گل در پاییز ۱۳۹۵ از گلستان آموزش امام حسین (ع) در مقطع ابتدایی جان گرفته ، امید که فصل نامه ی زمستان با رونق بیشتری چشم نواز شود .

زهرخداشناس

معلم کتابخوانی

دبستان پسرانه امام حسین (ع)

## برگزیده آثار نوشتاری دانش آموزان

دبستان پسرانه امام حسین (ع)

به کوشش: زهرخداشناس «معلم کتابخوانی»

تایپ و صحافی: سیه دشتی و اعظم قاضی

سال تحصیلی ۹۶-۱۳۹۵

بسم الله الرحمن الرحيم

پر سیمرغ مرا به دنیا آورد و کشتی نوح والدین مرا به اینجا رساند و هابیل و قایل مرا به سرزمین وحشت برد و رستم و سهراب به من درس شجاعت آموخت . ذوالفقار امام علی(ع) عدالت را به من آموخت و عصای موسی واقعیت را آتش در گلستان مرا به زندگی امیدوار کرد و اژدهای یاس زندگی مرا به پایان می رساند .

ابوالفضل صالح آپادی کلاس ۴/۲



پاییز از راه رسید ، مهر را آورد و با رنگ آمیزی بی نظیرش قدرت آفریدگار را به تصویر کشیده ، به جای برگ روی هر درخت کلاغی سبز شد تا خبرآور آسمانی مخمل پوش شود و از همسایگی نسیم طوفان بگوید ، از آنجا که باد غارتگر داغ سرسبزی را به دل زمین می گذارد ، از آنجا که زمین با صبر صد رنگی دنیای ناپایدار را می پذیرد و اینک زمان به بدرقه ی پاییز قد علم کرده و ما به استقبال روزهای سرد و خانه های گرم می رویم .

دندان کرم ، پشت تان کرم ، نفس تان کرم



## خدا کجاست



خدا در بهشت است ، خدا حتی می تواند روی لبخند مهربان مادر باشد .  
در نگاه های مهربان مادر بزرگ ، خدا همه جا است ، حتی می تواند همیشه  
در کنار بچه ها باشد . خدا درون قلب بچه ها است . جای آدم های خوب ،  
در قلب های پاک و در دل های شکسته است . لابه لای موهای طلایی  
خورشید است .

محمد امین صنعی شوق پایه پنجم



به دنبال یک تکه کاغذ می گشت ، سفید بهتر بود . چون می خواست با  
تکه کاغذ سفید هواپیما درست کند . هواپیمایی که خلبان خودش بود .  
علی همه ی اسباب بازی هایش جنگی بود . او اسباب بازی های جنگی را  
خیلی دوست داشت . هواپیما را ساخت . در هواپیما نشست و آن را روشن  
کرد . پرواز کرد و در آسمان تیراندازی می کرد . ساعت ها در آسمان  
پرواز کنان تیراندازی می کرد که موشک دشمن او را کشت . علی از  
خواب پرید . آشفته بود . خیلی زیاد تب کرده بود . مادر مهربان علی  
بالای سرش بود . دستمال نم داری بر روی پیشانی علی بود . علی خواب  
وحشتناکی دیده بود . خواب را برای مادرش می گفت : ( به دنبال کاغذ  
می گشتم ... مادر هم کمی ترسید و حیرت زده شد . او را در آغوش  
گرفت و بوسید و پدرش هنوز از پرواز برنگشته بود . احسان زرندی پایه چهارم



## دل نوشته می محرم

سلام بر شما امام حسین (ع) . وقتی محرم شروع می شود پرنده ها دیگر آواز نمی خوانند و دل همه می گیرد. دیگر شادی وجود ندارد . در محرم همه غمگینند . همه سیاه پوشند و همه جا غم وجود دارد . درختان پاییز مرا یاد تو می اندازند ، چون مثل تومحکم ایستاده اند اما برگ هایشان می ریزد خداحافظ امام حسین (ع)

محمد خدابخشی پایه دوم



## پاییز رفت وزمان آمد

قطار زمان در ایستگاه زمستان توقف کرد. عمه پاییز لباس های رنگارنگ خود را برتن کرد و سوار قطار شد ، با شهر زیبای خود خداحافظی کرد و ننه سرما از قطار پایین آمد و با خود پشمک و نقل و نبات و چیزهای دیگر آورد . زمستان برای درختان لباس عروس آورده بود . ننه سرما گفت: یاد پاییز بخیر که موهای درختان را کوتاه کرد، تا من آمدم بخاری ها آمدند. من با خود هفت تیر برفی آورده ام بچه ها را با گلوله بزنم . گلوله های من سفید است. تا که مهر و آبان و آذر تمام دی و بهمن و اسفند می آید، ماه های خوب من ، من دوست می دارم بهار و نوروز و زیبایی های دشت ها را. چرامن زیبایی ندارم؟ در همین موقع عمه پاییز گفت: کی مثل تو می تواند نقل و نبات و پشمک به این خوشمزگی بیاورد و ننه سرما و خوش حال شد، تو بچه ها را شاداب می کنی . بچه ها می توانند آدم برفی یعنی پسر تو را بسازند ، یک دماغ نارنجی برای پسر تو می گذارند برای این که تو خوشحال شوی ، چون تو رنگ نارنجی را دوست داری. من حالا می روم و تو باید کار من را ادامه بدهی ، چون که من مرخصی گرفته ام و می خواهم به تعطیلات بروم . شب یلدا تو به خانه مردم برو و هندوانه آدم برفی شکل ببر ، تو از من بهتر بچه ها را شاداب می کنی.

امیر حسین همتی پایه سوم



## شکوه آسمان

من از جنس محرمم، جنس باران بر تن داغ صحرا.....

کهکشان امید من شهید شد و بر تن داغ صحرا افتاد . هنوز هم خاطره ی آن روز با حرارتی مشابه بر تن عزاداران می ریزد و فصلی غم انگیز را به یاد می آورد صحنه ای غم انگیز همان وقتی که برای یک قطره آب زمین و آسمان را جستجو می کردند. سومین رنگین کمان بر شکوه آسمان دین می افزاید . صفای دریا را می بینم. سپیده ی تولد علی اصغر نورانی که چند ماه بعد بدنش گلگون شد و پیش خدا رفت ، صحنه ای غم انگیز است. صحنه ای غیر قابل تحمل

ابوالفضل اقبالی ۶/۳



## یک سفره اشک

بیت الحسین

در را باز کرد. جلوی در ایستاد و داخل اتاق را نگاه کرد. دور تا دور اتاق پر بود از پارچه های سیاه . رفت دراتاقی دیگر. پارچه های سیاهی که لبیک یا حسین بر رخ داشتند خودنمایی می کردند. رفت دراتاق های دیگر. همه ماندهم بودند. انگار دنبال کسی بود . ناگهان هاله ای از نور بر او تابید. خوشحال شد و به طرف پدربزرگش رفت. پدربزرگ او را در بغل گرفت و گونه های زیبایش را بوسید. او از پدربزرگ پرسید: (این پارچه های سیاه ، این لبیک یا حسین چیست؟ پدربزرگ گفت : (خودت متوجه می شوی) پدربزرگ رفت به اتاقش . او به دنبال پدربزرگش ، طوری که متوجه نشود رفت و پشت در ایستاد. صدای ما در را می شنید که با پدربزرگ حرف می زند و هر دو گریه می کنند. خوب که گوش داد شنید که : پسرت حسین در روز عاشورا به شهادت می رسد. او با این کار ولایت امامان را زنده نگه می دارد. در روز عاشورا مسلمانان برای حسین اشک می ریزند و سینه می زنند. اما پسر دیگری حسن آن لحظه ها را نمی بیند. حسن در پشت در اشک می ریخت و برادرش راستایش می کرد.

محسن اقبال پور ۵/۱

## پاییز سرگردان

محرم ، دلم پاییزی سرگردان است که پرچمش در آسمان تکان می خورد، صد ها فرشته در آسمان و زمین نشسته اند ، رنگین کمان امید سقوط می کند ، کوچه های سوگ آلود در چشم دشت جلوه می کند. زندان دنیا با حصار ابر دور تا دور محاصره می شود . سومین رنگین کمان در خواب می شود تا دنیا را بیدار کند.

### ایلیا داراییان (۵/۱)



## خدا کجاست؟

خدا درون قطره های باران پیدا است. خدا در لبخند های نوزادان پنهان است . خدا درون رنگ های رنگین کمان دیده می شود. خدا درون خال های کفش دوزک نمایان است . خدا درون بوهای گل محمدی است. خدا درون قلب های ما است. خورشید خانم شال زرد رنگش رابه سر کرد و توی آسمان راه افتاد. خورشید خانم رفت تا به دو تا بچه ابر رسید. آن دو بچه ابرداشتند با هم بازی می کردند. خورشیدخانم لبخند می زد و گفت: یواش بازی کنید. خورشیدخانم برای قشنگی آسمان یک گردنبند خرید و روی آسمان انداخت . خورشید خانم داشت می رفت که ناگهان یک ماشین خراب دودش رابه طرف آسمان زد. خورشید خانم سرفه ای کرد و بعد هم لبخند زد و گفت : عیبی ندارد انسان است دیگر چه کارکنم ؟ رفت به طرف خانه ی خودش و بعد هم برادرش ماه آمد.

### متین نصرآبادی (۲/۱)



## دل خون

محرم بود . کودکی بودم . پر از خیمه های غم . خیمه ها با هم می گفتند : حسین رفته و دیگر بر نمی گردد . دل من هم سیاه شد از حرف خیمه ، به او گفتم ، ای خیمه برایم بگو از آن روزها، روزهای بی پروا . یک دفعه آسمان آمد و گفت : ای کودک چه می خواهی از دل غمگین خیمه ؟ به آسمان گفتم دلم خون است . آسمان گفت : ای بچه حسین را می شناسی گفتم کمی ، گفت: مردی بود از دیار خدا ، شجاع و مهربان که پس از چندین قرن هنوز داغش در دل ها زنده است.

محمد محمدی کلاس چهارم



## دیروز، امروز

سلام امام حسین (ع) کاشکی بودی و می دیدی مملکت چی شده ، اون زمونا اصلاً خالکوبی نبود. حالا مردم مثل اون زمونا نیستند . اون زمونا کامپیوتر نبود . اما الان بچه ها بازی نمی کنند به جای بازی کردن تو اینترنت می روند . نمیدونم چرا ؟ اما میدونم کار بدی می کنند .

ساسان شورورزی ۲/۲





## باران مهربانی

محرم ، دلم پاییزی سر گردان است . که در آسمان کوچک خودش پر  
می زند و انشاء نرگس می نویسد . محرم ماهی است ، که همه ی مردم  
در محراب خیس اشک قیام می کنند . محرم ماهی است ، که همه جا بوی  
بهشت می دهد. من از محرم خاطراتی سبز رنگ دارم که باران مهربانی  
امام حسین (ع) در آن سر آمد شکوه هاست.

حامد محمدیان (۱/۵)



## کودکی از جنس محرم

گهواره ی بی تابى علی اصغر که تکان می خورد

زار زار دلم گریه می کند

علم های سیه پوش بالا می روند

خیمه ها در دلم آتش می گیرد

عشق حسین

دل ها را به سوز می آورد

آسمان گریان هی می گرید

شرم آب

هی می ریزد

عمو آب نمی آورد

گریه کودکان بی پایان است



سید محمد رشید آبادی ۴/۲

## خدا

من خدا را توی گل های محمدی دیدم توی رنگین کمان احساس کردم  
در تپش قلبم پنهان بود . من خدا را وقتی نماز می خوانم میبینم.

سید پنیامین حسینی ۲/۱



## شعر باران

ای نگاهت آسمان امید

ای دلت رنگین کمان امید

ای که شالت ، شعر سبز باران است

ای رخت ، آینه رنگین کمان

ای که صحرا شد ز تو شرمنده

ای فرات از نگاه تو زنده

ای که پیغمبر (ص) به تو بوسه زده

ای که پیشانی تو از سجده های پینه زده

ای که در جنگ ظهر برخاستی، گفتی نماز

ای چهره ی علی اصغر (ع) تو را چشم نواز

تو نگاهی کن که ماسینه زنیم

نسل از سلمان فارسی می بریم